

گمشو، جنگ – مواخذه‌ی صهیونیسم

بهروز صفدری

آرام حیوان، آرام!
بر دهانه‌ی آتش فشانِ درون، به این زبانه‌ی بی‌زبان به خود می‌گویم
مذابِ کلماتِ جوشان، غلتان، که خواب‌شان نمی‌برد
تا خوابم ببرد، تا کلمات به رؤیا و تصویر بدل شوند
رام نمی‌شوند تا آرام شوم.
فورانِ بهار است؟ آتش فشانِ زایش؟
کلماتِ نازاده در زهدانِ زبان به هر سو سر می‌کوبند
تا نوزادم شوند، تا زائوی زبانم شوم، زبانِ زبانه
به افسونِ رم و رامِ حرف
آرام ای جانورِ رمیده
مرا بافتنِ لگامی از کلامِ پیامور
بر یالِ این طغیان

به یاد دوستم ونسان کوتن می‌افتم، در نوشته‌هایم گاه به او اشاره‌هایی کرده‌ام، از جمله در متنی در باره‌ی شارل فوریه. چند سال پیش نوشته‌ی کوتاه و بس زیبایی از خودش برایم فرستاد، در باره‌ی نکبتِ جنگ، با نقل قول‌هایی از ژرژ هنین، Georges Henein شاعرِ مصریِ فرانسوی‌زبان که با نثری عمیق و بَرّا به جنگ

و جنگ‌افروزانِ ہمہی زمان‌ها نہ‌ای ابدی گفته بود. او در اواسط دهہی سی میلادی پس از ملاقات با آندره برتوتون در پاریس، به جنبش سوررئالیست‌ها پیوسته بود، و در قاهره با گروه "هنر و آزادی" نشریہ‌ای در دفاع از استقلال شعر در برابر هجوم ایده‌نولوژی‌های ناسیونالیستی و دولتی منتشر می‌کرد. در راستای کوشش سوررئالیست‌ها در دفاع از چشم‌انداز مبارزہی همزمان علیہ فاشیسم و استالینسم، و جدایی ناپذیری شعر از رهایی‌جویی اجتماعی، ژرژ ہنن همراه با بنژامن پره متنی در دفاع از این رویکرد و نقد کسانی نوشتند کہ جنگ را دستاویز و توجیہ ناسیونالیسم‌شان کرده بودند.

باری، نوشته‌ی ونسان با عبارت «گم شو، جنگ» پایان یافته بود، همان عبارتی کہ بارها از زبان او شنیده بودم. می‌دانم کہ باید توضیحی در بارہی این عبارت به خوانندگان بدهم.

لوترہ‌آمون در بخش دوم "اشعار" خود این عبارت اسرارآمیز را، بہ صورت یک جملہی مستقل می‌نویسد. تنها تفسیر متقاعدکنندہ در بارہی آن، تفسیری است کہ دو سوررئالیست بہ نام‌های ژرژ گلدفاین Georges Goldfayn و ژرار لوگران، Gérard Legrand در کتابی منتشر شدہ در ۱۹۶۰ نوشته‌اند. همان‌طور کہ در مقالہ‌هایی در این سایت نوشته‌ام، سبک لوترہ‌آمون در اشعارش مبتنی بر مضمون‌ربایی است. و در کتاب تحلیلی و تفسیری یاد شدہ، ہر جملہ‌ای از لوترہ‌آمون ہمراہ با متنی کہ مضمون‌ربایی شدہ آمدہ است. برای نمونہ، ترجمہی دو جملہ را در این جا بہ فارسی می‌آورم:

عشق بہ عدالت در اغلبِ آدم‌ها چیزی جز شجاعت در کشیدنِ رنجِ بی‌عدالتی نیست.

کہ مضمون‌ربایی از جملہی زیر از لہ‌روش‌فوکو است:

عشق بہ عدالت در اغلبِ آدم‌ها چیزی جز ترس از کشیدنِ رنجِ بی‌عدالتی نیست.

و همان عبارت مطرح در این جا:

گم شو، جنگ.

که مضمون ربایی از این جمله‌ی امانوئل کانت است:

عقل نمی گوید که جنگ باید روزی از میان برود، بلکه می گوید که باید

چنان رفتار کرد که گویی جنگ باید از میان برود.

این توضیح را هم در باره‌ی ترجمه‌ی فارسی بیفزایم که فعل به کاررفته در عبارت کانت، در نسخه‌ی فرانسوی اش، *disparaître* است که می توان برایش معادل‌های ناپدیدشدن، ازبین رفتن، نابودشدن، و مترادفات دیگری از این دست به کاربرد.

اما لوتره‌آمون فعل *cacher* به معنی پنهان‌شدن به کار برده، و صورت امری *cache-toi* طنینی دارد که به نظر من به معادلی که من در ترجمه انتخاب کرده‌ام نزدیک است، چرا که "گم" نه تنها بار معنایی ناپدیددی و ناپیدایی دارد، بلکه با حس و برداشت من از جمله‌ی لوتره‌آمون، و طعنه‌اش به استدلال فلسفی کانت، همخوان تر است. و مهم تر از هر چیز، با منظور و حال‌مایه‌ی من در این لحظه. باری توضیحات لازم در باره‌ی این عبارت به همین ختم نمی‌شود.

ماری چرمینووا Marie Čermínová، (۱۹۸۰-۱۹۰۲) معروف به تواین Toyen از هنرمندان برجسته و اصیل در حوزه‌ی نقاشی است که در کشورش چکسلواکی سابق به جنبش سوررئالیسم می‌پیوندد. به هنگام جنگ جهانی، و اشغال چکسلواکی توسط ارتش نازی، دوست شاعر و عکاس خود، ایندیریش هایسلر Jindřich Heisler را (۱۹۵۳-۱۹۱۴) که یهودی و در معرض خطر بوده، در خانه‌اش پنهان می‌کند. سپس هر دو با هم به پاریس می‌آیند.

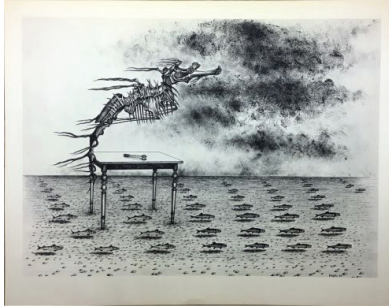
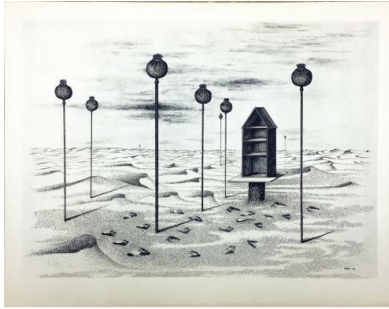
قصد من این جا نه ارائه‌ی زندگی‌نامه و معرفی آثار این دو، بلکه صرفاً تکمیل توضیحاتم در باره‌ی عبارت یادشده از لوتره‌آمون است، چرا که در سال ۱۹۳۹ هنگامی که تواین دیگر نمی‌تواند علنی کار کند، به‌طور مخفیانه در



خانه‌اش یک سری طرح می‌کشد با عنوان "شلیک" همچون نقش‌هایی برای کتاب مصوری از اشعار دوستش ایندریش هایسلر، که عنوان یکی از آن‌ها درست همین عبارت «گمشو جنگ» است.

ونسان کوتن از دوستان صمیمی تواین بوده و به همین خاطر بارها، ضمن نشان‌دادن طرح و تابلوهای او به من، از خاطرات‌اش در جمع سوررئالیست‌های پاریس گفته است (از جمله‌ی این روابط و پیوندها، می‌توانم از آنی لوبرن، و یار و همراه‌اش رادوان ایوشیچ نام ببرم که از هردوشان در سایت متن‌هایی ترجمه کرده‌ام).

همه‌ی این مقدمه را شکسته‌بسته نوشتم تا بگویم چرا عبارت **گمشو جنگ** اولین ترجمه‌ی حال‌مایه یا حالت عاطفی من به‌ویژه در این مدتی است که جنگ و قتل‌عام در فلسطین بار دیگر زبانه‌های زندگی‌کش بربریت را شعله‌ور کرده و جنگ‌افروزان این جهان واژگونه و دیوسیرت برای تسری آن به ایران آماده می‌شوند.



آنچه فهرست‌وار در این باره و در این لحظه می‌توانم بگویم:
واکنش، تفسیر و ارزیابی، و بنابراین مطالبه و خواست ما، در این باره
بازتابی است از تفسیر و ارزیابی ما از جهان کنونی در کلیت آن. در بسیاری از
نوشته‌هایم و از جمله دو سال پیش در معرفی فیلم مستندی از رائل پک نوشتم
که این اثر تاریخ شش قرن استعمار و بهره‌کشی، نسل‌کشی، دروغ، و اعمال زور
و خشونت توسط قدرت‌های اروپایی را از آغاز تهاجم و تاراج قاره‌ی آمریکا تا به
بردگی‌کشاندن قاره‌ی آفریقا، و چنگ‌انداختن سرمایه بر تمامی سیاره، چنان‌گویا
بیان می‌کند که رابطه‌ی علت و معلولی میان این تاریخ و وضعیت کنونی جهان
به‌گونه‌ای بدیهی عریان می‌شود. بنابراین جهان در چنگ سرمایه‌داری روز خوش
نخواهد دید و این روند تا انقراض و انهدام نهایی ادامه خواهد یافت.
یگانه‌آگاهی و وجدان انسانی آنی است که هیچ توهمی نسبت به چنین
جهانی نداشته باشد و به هیچ ضریحی در هیچ دولتی در آن دخیل نبندد. یگانه

راه رهایی را آگاهی از ریشه‌های ضدانسانیت رقم می‌زند. اصلی‌ترین عامل در تداوم این جهنم جهانی، فقدان نگاه مرکب و منطقِ یا، یاست. جنگ سرد دیروز میان اردوگاه‌های شرق غرب، یک جنگ سرد همیشگی بوده و هست میان اردوگاه‌های مافیایی سرمایه. اقمار ریز و درشتِ آن‌ها نیز در همین مکانیسم جا می‌گیرند.

جنگ هشت ساله‌ی ایران و عراق نیز، که هر دو سو "تحمیلی" اش می‌نامند در همین سازوکار جهانی قرار داشت. و در هر دو سو تحمیلی تحمیل کرد. کم بودند کسانی که به دام چنین تحمیلی نیفتادند، انواع پرچم‌ها برافراشته شد، اسامی اضلاع مثلث تفاوت می‌کرد ولی ماهیت شعور کاذب نه: خدا شاه میهن؛ الله امام امت؛ لنین پرولتاریا وطن؛ همه سرود جنگ مقدس و عادلانه سر دادند، و اهالی موسیقی نیز برایشان سرودهای تهییجی و رزمی ساختند. و اسلحه‌فروشان دنیا کف دست به هم می‌مالیدند و بر این آتش می‌دمیدند، از جمله همین دولت اسرائیل...

هر انقلابی که بند نافِ مناسبات حاکم بر جامعه‌اش را از منطق جهانی بهره‌کشی و سرمایه قطع نکند، در خدمت سرمایه قرار می‌گیرد. در مورد انقلاب ۵۷ ایران، نکبت و وخامت تراژی کمیک وضعیت در این بود که نظام جدید با شعار مرگ بر ارباب جهان، و نه شرقی نه غربی، به آن‌ها عمیقاً خدمت می‌کرد. و مردم را به چنان خاک سیاه مادی و معنوی‌ای نشانده که در هیچ دوره‌ای از تاریخ شمار ایرانیان کاسه‌لیسِ غرب و شرق به این اندازه نبوده است. گواه شرم‌آور این روند این است که حتی شعار از سرناچاری «مردم چرا نشستین ایران شده فلسطین»، حالا شده «پرچم فلسطینو بکن تو...». طنز تاریخ این است که سربازان گمنام امام زمان بستر مناسب و مساعدی برای ظهور سربازان نامدارِ خدای زمان، یعنی سرمایه، فراهم ساخته‌اند. بزودی در باره‌ی روشنفکران و سلبریتی‌های ایرانی جذبِ ولایت غرب خواهم نوشت.

انقلاب ژنیایی با چشم‌انداز زن زندگی آزادی، اگر ریشه‌ای و اصیل باقی بماند خاری است در چشم نظام حاکم بر جهان. از دولت صهیونیست اسرائیل، تا دموکراسی‌های سوپرمارکتی و مافیایی، تا هیولاهای چینی و روسی، و انواع اقمارشان، هیچ دولت و قدرتی نیست که از چشم‌انداز راستین انقلاب زن زندگی آزادی نهراسد. ریشه‌ها و جوانه‌های این انقلاب را نه نظام اسلامی ایران بلکه نظام جهانی سرمایه می‌تواند بخشکاند و نابود کند. تدارک یا رجزخوانی جنگ میان دو دین‌سالاری اسلامی و یهودی در خاورمیانه، منشاء و منظوری جز سرکوب رهایی‌جویی اجتماعی ندارد.

اگر مقاومت روزانه‌ی چهل و چند ساله‌ی جامعه‌ی ایران در برابر ستم دین‌سالاری شیعه این جامعه را از اغلب پادتن‌های لازم برای مقابله با این مرض برخوردار ساخته، اما همین جامعه در برابر ویروس‌های تحمیق ایده‌نولوژیک جهان آزاد، و پروپاگاندا‌ی هیولایی آن مصون نیست، و حتا بدان آلوده و مبتلاست.

در میان یهودی‌های لائیک فرانسه دوستانی دارم که سخت از این وضع رنج می‌کشند. چندی پیش با پیر استامبول صحبت می‌کردم. او که یک کمونیست لیبرتر است در انجمن یهودیِ فرانسویانِ ضدصهیونیست فعال است، چندین کتاب نوشته و با تمام وجود در تکاپوی روشنگری در باره‌ی جنایات صهیونیستی است. من فعلاً ترجمه‌ی فارسی بخش مقدماتی کتاب او را برای تداوم این روشنگری در این جا می‌آورم.

در همین زمینه، می‌توانید به متن‌های زیر نیز رجوع کنید:

<https://www.peykarandesh.org/index.php-2/uncategorisedo3-41-23-26-11-2023-1516/>

<https://ir.mondediplo.com/article.2397html>

مواخذه‌ی صهیونیسم

نوشته‌ی پی‌یر استامبول

بخش اول.

فصل ۱

چرا نقد ریشه‌ای صهیونیسم یک کار اساسی است. همین که حرف از صهیونیسم می‌زنیم با یک تابو، با نوعی ممنوعیتِ سر بسته روبه‌رو می‌شویم. اول استدلال‌های مطرح شده را بررسی کنیم.

«هدف صهیونیسم ایجاد دولت اسرائیل بود. این دولت از ۱۹۴۸ وجود دارد. صهیونیسم موضوعی است مرتبط با تاریخ و نه با امور فعلی و اخبار روز.»

صهیونیسم همچنان در دست اجراست، پروژه‌ی سیاسی‌اش به‌هیچ‌رو به پایان نرسیده است. دولتی که ایجاد شده خود را دولتی یهودی می‌داند که غیریهودیان در آن هیچ حقی ندارند. آپارتایدِ کنونی پیامدِ همین برداشتِ صهیونیستی از دولت است. استعمارِ مناطق و امتناع از پس‌دادن‌شان به فلسطینی‌ها نیز همین‌طور. نژادگرایی‌ای که هم‌اکنون در اسرائیل برقرار است برخاسته از ایده‌تئولوژی‌ای است که برای افراد برپایه‌ی خاستگاه، فرهنگ یا باورهاشان ذات و ماهیت قائل می‌شود. زیر سؤال بردن صهیونیسم به معنی برگشتن به گذشته نیست، برعکس، نشان‌دادن آن چیزی است که مانع از هر گونه صلح مبتنی بر برابری حقوقی می‌شود.

«ضدصهیونیست بودن ضدیت با موجودیت اسرائیل است به قصد زدودن این کشور از نقشه‌ی جهان و ریختنِ یهودیان به دریا».

البته که چنین نیست. یهودیان اسرائیل در آن‌جا خواهند ماند منتها برپایه‌ی برابری با فلسطینیان. درست همان‌طور که سفیدپوستان آفریقای جنوبی توانستند در آن‌جا بمانند به این شرط که این امر را به رسمیت بشناسند که آپارتاید یک جنایت بوده است. اما دولت یهودا یا هر دولتی که بر بنیان‌های تبعیض‌آمیز یا قومی - مذهبی برپا شده باشد باید از بین برود. حتا اگر لغت «ضدصهیونیست» را نپذیریم، خود ایده‌ی یک دولت یهود ایده‌ای نژادپرستانه است. روشن است که وجود دولت یا دولت‌هایی که همه‌ی شهروندان در آن حقوق یکسان داشته باشند، خود شکلی از امحای دولت اسرائیل کنونی است. آیا لازم است یادآوری کنیم در کشور ما، تنها موردی که «دولت فرانسوی» وجود داشته، رژیم ویشی [همکار آلمان نازی] بوده است.

«صهیونیسم پاسخی به سامی‌ستیزی است. اسرائیل پناه‌گاهی برای یهودیان و پاسخی به نیازشان به امنیت است».

مبارزه علیه سامی‌ستیزی، پوگروم‌ها^۳ یا تبعیض‌گری‌ها، مستلزم ترویج برابری و نپذیرفتن نژادپرستی است. در صورتی که صهیونیسم از همان ابتدا نظریه‌ای مبتنی بر جدایی و اصل بنیاداش این بوده که یهودی‌ها و غیریهودی‌ها نمی‌توانند باهم زندگی کنند، چه در کشورهای خاستگاهی‌شان و چه در اسرائیل/فلسطین. صهیونیست‌ها به مبارزات علیه سامی‌ستیزی بی‌علاقه‌اند. آن‌ها سامی‌ستیزی را گریزناپذیر می‌دانند. حتا از این هم بدتر، سامی‌ستیزی خوراکِ آن‌ها برای ایجاد داوطلبان تازه به علیا^۴ است. صهیونیسم با رونویسی و نسخه‌برداری از روی ناسیونالیسم‌های اروپایی (همان‌هایی که به

کشتارگاہ‌های جنگ جهانی ۱۹۱۸-۱۹۱۴ یا چیرگی یافتن نازی‌ها انجامید) به بدترین کلیشه‌های مرگ‌بار روآورد، از جمله ایده‌ی ساده انگارانه‌ی: یک مردم = یک دولت.

پیش از نسل‌کشیِ نازیستی، خواست کسانی که در معرض سامی‌ستیزی بودند این بود که یهودیان برای امنیت‌شان به سوی غرب، به‌ویژه به ایالات متحد آمریکا عزیمت کنند. اما این کشورها مرزهاشان را بستند. در اروپا یهودیان را پاریاهایی^۵ همگونی‌ناپذیر یا غیرقابل ادغام در جامعه می‌شمردند، اما این یهودیان اگر به فلسطین می‌رفتند تبدیل به کولون‌ها یا مستعمره‌نشین‌های اروپایی می‌شدند. پس از ۱۹۴۵، اروپا بار مسؤولیت عظیم‌اش در سامی‌ستیزی و نسل‌کشیِ نازیستی را بر گرده‌ی مردم فلسطین گذاشت. ایدیش‌لاند^۶ از بین رفته بود و بازماندگانِ نسل‌کشیِ نازیستی فقط یک مقصد ممکن و اجباری داشتند: اسرائیل.

امروزه فقط یک کشور وجود دارد که یهودیان در آن در ناامنی به سر می‌برند، و آن اسرائیل است؛ و تا زمانی که اقدام به تخریب فلسطین ادامه یابد وضع به همین روال خواهد بود.

«سلب‌تملک و اخراج فلسطینیان راه‌مهی صہیونیست‌ها تأیید نکردند».
درست است. اگر اکثریتِ کولون‌ها یا مستعمره‌نشین‌های صہیونیست به بومیانِ عقب‌مانده انگاشته، جز با نگاهی تحقیرآمیز، از نوع تحقیر استعماری، نمی‌نگریستند، پیش از ۱۹۴۸ بودند صہیونیست‌هایی «با چهره‌ی انسانی»، مانند آحادِ هَعام^۷، یا بعدها مارتین بوبر^۸. کسانی هم از ایجاد یک دولتِ دوملتی^۹ طرفداری می‌کردند. اما این در دوره‌ای بود که یهودیان در فلسطین در اقلیت بودند. این جریان از همان آغاز جنگِ ۱۹۴۸ از میان رفت. امروزه شکاف و اختلاف نه میان «چپ» و «راست» بلکه میان اکثریتِ صہیونیست و اقلیتِ کوچک

غیر صهیونیست یا ضد صهیونیست است. صهیونیسم تفاوت‌های ایده‌تولوژیک را زدوده و «چپ صهیونیست» در همه‌ی جنایت‌های اعمال شده علیه فلسطینی‌ها نقشی تعیین‌کننده داشته است. صهیونیسم آن ملاطی است که وفاق استعماری‌یی را که وحدت بخش طبقه‌ی سیاسی اسرائیل است، تشکیل می‌دهد.

«دیودونه^۱ و شماری از سامی ستیزان معلوم الحال خود را «ضد صهیونیست» می‌نامند. آیا ما با خطر ایجاد شبهه و سردرگمی مواجه نیستیم؟».

این اولین بار نیست که واژه‌ها و مفاهیم با قصد و نیت‌هایی ننگین و اذعان‌ناپذیر از نو مورد استفاده قرار می‌گیرند. نازی‌ها خود را «سوسیالیست» می‌خواندند و پول‌پوت خود را «کمونیست» می‌نامید. این امر موجب ریختن سوسیالیسم و کمونیسم به زیاله‌دان نمی‌شود.

اساساً کسانی که سامی ستیزی خود را با نقاب صهیونیسم ستیزی می‌پوشانند به مسئله‌ی و خیمی دامن می‌زنند که مجموعه‌ی جنبش همبستگی را در بر می‌گیرد. سامی ستیزها و صهیونیست‌ها با هم نقاط مشترکی دارند. آن‌ها به افراد ماهیت و ذات معینی نسبت می‌دهند. از نظر آن‌ها یهودی = صهیونیست است. پیامد این طرز فکر، تنفر نژادی است. یکی از دلایل ضد صهیونیست بودن انجمن ما (UJFP) مبارزه با نژادپرستی است. سوال^{۱۱} یا دیودونه با راست افراطی نژادپرست خویشاوندی مسلکی دارند. «ارزش»های مطلوب‌شان در تقابل کامل با مطالبه‌ی ما یعنی برابری حقوق است.

«تلاش برای ایجاد گسست از سیاست حکومت‌های پیاپی اسرائیلی ضروری است. آیا اعلام موضع‌گیری "رادیکال" با طرح مسئله‌ی صهیونیسم موجب قطع رابطه با انبوه صهیونیست‌های طرفدار صلح یا یهودیان منتقد نمی‌شود؟».

نیروهای سیاسی ای وجود دارند، مانند «صلح اکنون»^{۱۲}، که مدعی‌اند به‌عنوان صہیونیست مخالف این وضع‌اند. این نیروها بسیار ضعیف شده‌اند زیرا دیگر حرف‌شان معتبر و باورکردنی نیست. همه به‌خوبی می‌فهمند که صلحی که ماهیت استعماری صہیونیسم را مواخذہ نکند نمی‌تواند نه عادلانه و برحق و نه پایدار باشد. طرفدار صلح بودن نمی‌تواند معادل «به حال خود گذاشتن» سیستمی باشد که، به زور قرار دادن در برابر عمل انجام‌شده، می‌خواهد فلسطین را از نقشه‌ی جهان پاک کند. نیروهایی هستند مثل «صدای دیگر یهود»^{۱۳} یا «فراخوان J-Call»^{۱۴} که بسیار «میان‌رو» اند. آیا چنین نیروهایی از توفیق یا وزن بیشتری برخوردارند؟ البته که نه: پیوسته شعار «دو مردم دو دولت» سر دادن، یا باقی ماندن در حد اعتماد چشم‌پسته به سازمان ملل مانند برهه‌ی توافق‌نامه‌ی اسلو^{۱۵} که اکنون عمری سی ساله دارد، دیگر یکسره بی‌معنی است. این توهم تا مدتی وجود داشت که مطالبه‌نکردن برابری حقوق یا دست برداشتن از برخی مطالبات بنیادین مردم فلسطین، می‌تواند زمینه‌ای مساعد برای سازش و تفاهم فراهم کند. اما تاریخ خلاف‌اش را نشان داد: غلتک جاده‌صاف‌کن استعماری از این توهم برای پیش‌تر رفتن استفاده کرد.

جنبش همبستگی مؤظف است آن‌چه را در حال اجرا و عمل است بگوید: اشغال، استعمار، پاک‌سازی قومی، آپارتاید، نژادپرستی ... و با اجراکردن کارزار BDS (تحریم، بیرون کشیدن سرمایه، مجازات)^{۱۶} برای پایان دادن به این وضع بکوشد. تفاوت میان، از یک‌سو، یهودیانی که در گذشته همچون پارایهای اروپا نابود شدند، و از سوی دیگر ماهیت استعماری دولت اسرائیل، چنان غیرقابل درک به نظر می‌رسد که از انجمن ما انتظار می‌رود توضیحی در این باره ارائه دهد. توضیح آن‌چه در حال اجراست قطعاً مستلزم مواخذہی صہیونیسم است.

صہیونیسم ایده‌ئولوژی پیچیده‌ای است که نمی‌توان آن را صرفاً در قالب

یک ناسیونالیسم [ملت‌گرایی]، یک کولونیالیسم [استعمار]، یا پاسخی به سامی‌ستیزی، یا شکل منحرفی از ناجی‌باوری خلاصه‌کرد. صهیونیسم هم همه این‌هاست و هم بسی بیش از این‌ها.

پی‌نوشت‌ها

۱. Apartheid: اصل این کلمه از آفریقای جنوبی و معنای آن «توسعه‌ی جداگانه برپایه‌ی معیارهای نژادی و قومی» است. شمار بسیاری از انجمن‌های مدافع حقوق بشر، از جمله سازمان عفو بین‌الملل در سال ۲۰۲۲ اسرائیل را در ارتکاب به جنایت آپارتاید مجرم شناختند.
۲. ایجاد یک دولت یهود هدف غایی صهیونیسم بود. چنین تعریفی برای غیریهودیان حقوقی فرورنجه‌ی قائل است و به هر یهودی اجازه می‌دهد به اسرائیل مهاجرت کرده و بلافاصله به شهروند آن تبدیل شود.
۳. pogrom، لغتی در اصل روسی است به معنی ارتکاب کشتار و چپاول علیه اقلیت‌های قومی.
۴. Alyah در عبری به معنی صعود است. و بر مهاجرت یهودیان به اسرائیل دلالت دارد.
۵. pariah، آدم‌های بیرون از کاست‌های سنتی در هند، کسانی که پست و مطرود شمرده می‌شوند
۶. Yiddishland، که می‌توان ایدیشستان ترجمه‌اش کرد، به منطقه‌ای گفته می‌شود میان دریای بالتیک و دریای سیاه که اکثریت یهودیان اروپایی پیش از نسل‌کشی نازی در آن جا می‌زیستند.
۷. Ahad Ha'am (۱۹۲۷-۱۸۵۶)، یکی از پدران بنیان‌گذار صهیونیسم اما مخالف نظرات هر تسل.
۸. Martin Buber (۱۹۶۵-۱۸۷۸)، روشنفکر یهودی رانده‌شده از آلمان در ۱۹۳۸: او پیش از جنگ ۱۹۴۸ مبلغ نوعی همزیستی مسالمت‌آمیز میان یهودیان و اعراب بود.
۹. پیشنهاد یک دولت مشترک یهودی-عرب در سال‌های ۱۹۲۰ پدیدار شد. بعدها هانا آرنت نیز مدافع چنین طرحی شد.
۱۰. Dieudonné: این "هنرپیشه‌ی طنزپرداز" فرانسوی که متولد ۱۹۶۶ است به تدریج به

- سامی ستیزی سمح و وسواس آمیزی گراییده است. [او بارها به ایران سفر و با احمدی‌نژاد نیز ملاقات کرده، و نظام حاکم بر ایران را "الگوی دموکراسی" نامیده است]
۱۱. آلن سورال Alain Soral، این عضو قدیمی "جبهه‌ی ملی" و متولد ۱۹۵۹، می‌کوشد اهالی محلات حاشیه‌نشین را به سوی راست افراطی بکشاند.
۱۲. این جنبش اسرائیلی که در ۱۹۷۸ پدیدار شد توانست صدها هزار اسرائیلی را علیه تهاجم به لبنان به خیابان بکشاند. پس از آن با اتخاذ مشی حزب کارگر، این جنبش به تأیید جنگ ۲۰۰۶ در لبنان یا عملیات «سرب‌گداخته» در غزه روی آورد.
۱۳. Une autre voix juive: نخست عنوان بیانیه‌ای بود که در سال ۲۰۰۳ با امضای صدها تن از یهودیان فرانسوی در روزنامه لوموند چاپ شد. سپس به جنبشی تبدیل شد مبلغ صلحی مطابق با طرح سازمان ملل و بنا بر اصل «دو مردم دو دولت».
۱۴. نام شبکه‌ای انجمنی است متشکل از یهودیانی اروپایی با پشتیبانی کسانی چون برنار هانری لوی و دانیل کوهن بندیت. این شبکه مدافع «حقوق مشروع اسرائیل» همراه با توصیه‌ی مذاکره است.
۱۵. ین توافق‌نامه که در ۱۹۹۳ میان اسرائیل و سازمان آزادی‌بخش فلسطین امضاء شد هرگز به تأسیس یک دولت فلسطینی نیانجامید. برعکس، مستعمره‌سازی [شهرک‌سازی استعماری] هیچ‌گاه از گسترش بازنايستاد.
۱۶. این کارزار بین‌المللی در پاسخ به فراخوانی از سوی جامعه‌ی مدنی فلسطین در ۲۰۰۵ به راه افتاد.